



وضعیت فرهنگی و اجتماعی شیعیان پاکستان



# وضعیت فرهنگی و اجتماعی شیعیان پاکستان

سخنرانان

دکتر علی صباغیان، دکتر نوذر شفیع

سیدمحمد خلیلی، مهدی ربانی

پژوهشکده ارتباطات فرهنگی بین الملل



مرکز بین المللی  
مطالعات فرهنگی و ارتباطات  
دانشگاه علامه قزوینی



---

## وضعیت فرهنگی و اجتماعی شیعیان پاکستان

**ناشر:** پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات

**سخنرانان:** دکتر علی صباغیان، دکتر نوذر شفیعی، سیدمحمد خلیلی، مهدی ربانی

**نوبت چاپ:** اول - بهمن ۱۳۸۹

**شمارگان:** ۵۰۰ نسخه

**قیمت:** ۵۲۰۰ ریال

**چاپخانه:** طنین پاسارگاد

همه حقوق این اثر برای پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات محفوظ است؛

در صورت تخلف، پیگرد قانونی دارد.

---

نشانی: تهران، پایین تر از میدان ولی عصر (عج)، خیابان دمشق، شماره ۹، پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات

صندوق پستی ۶۴۷۴ - ۱۴۱۵۵ تلفن: ۸۸۹۱۹۱۷۷، دورنگار: ۸۸۸۹۳۰۷۶ Email: [nashr@ric.ir](mailto:nashr@ric.ir)

## سخن ناشر

پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات در راستای اهداف و وظایف خود اقدام به برگزاری نشست‌هایی با موضوع‌های مختلف در حوزه فرهنگ، هنر و ارتباطات می‌نماید تا از این رهگذر فضای گفت‌وگو و تبادل نظر میان نخبگان فرهنگی کشور، نقد و بررسی مسائل و مشکلات مبتلا به جامعه را فراهم سازد.

گزارش پیش رو، نتیجه نشستی است با عنوان: «وضعیت فرهنگی و اجتماعی شیعیان پاکستان» با حضور دکتر علی صباغیان، دکتر نوذر شفیعی، سیدمحمد خلیلی و مهدی ربانی که در تاریخ ۷ آذر ۱۳۸۹ از سوی گروه مطالعات فرهنگی جهان اسلام پژوهشکده ارتباطات فرهنگی بین‌الملل در پژوهشگاه برگزار شده است.

یادآوری می‌شود، مطالب مطرح شده از سوی سخنرانان، لزوماً منعکس‌کننده دیدگاه‌های مسئولان پژوهشگاه نیست.



## مقدمه

### دکتر صباغیان<sup>۱</sup>

از جمله همسایگان ایران که اشتراکات تمدنی و دینی بسیاری با ایران دارد، کشور پاکستان است. ایران نزدیک به ۷۰۰ کیلومتر مرز مشترک با پاکستان دارد و به جرئت می‌توان گفت هر اتفاق فرهنگی، اجتماعی و سیاسی که در پاکستان رخ می‌دهد، آثار و نتایج مستقیمی بر کشور ما دارد. از این رو، کارشناسان فرهنگی باید بررسی‌های لازم را در زمینه مسائل منطقه و به‌ویژه کشور پاکستان داشته باشند و پدیده‌های پیچیده فرهنگی مانند فرقه‌گرایی، طالبانیسم و مطبوعات را که بحث‌های مفصلی دارد تا جایی که حدود ۵۰۰ روزنامه در پاکستان منتشر می‌شود، توضیح دهند و تشریح کنند تا در تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری‌های فرهنگی استفاده شود. به طور کلی، مباحث آموزشی و فرهنگی پاکستان، مباحثی است که مستقیماً به ما ارتباط پیدا می‌کند؛ همچنین به‌ویژه در زمان اخیر که بحران طبیعی (سیل) اتفاق افتاده و تصمیم‌گیران ارشد کشور نسبت به اوضاع این

---

۱. رییس پژوهشکده ارتباطات فرهنگی بین‌الملل

## ۸ ■ سلسله نشست‌های علمی-تخصصی

کشور حساسیت پیدا کرده‌اند، اهمیت و اولویت شناخت پاکستان دوچندان شده است؛ چراکه بعد از بحران‌ها، مسائل اجتماعی رخ می‌دهد و ممکن است آثاری بر کشور ما داشته باشد.

در این زمینه از دکتر نوذر شفیعی برای بحث و بررسی مسائل پاکستان دعوت شده است. ایشان هم‌اکنون استاد دانشگاه اصفهان هستند و از کارشناسان مبرز این حوزه به شمار می‌آیند. ایشان به جز بحث نظری مسائل افغانستان و پاکستان، خودشان به عنوان رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در شرایط و دوران‌های مختلف در منطقه حضور داشته‌اند و مطالعات میدانی و مشاهدات عینی هم داشته‌اند که این جنبه از اطلاعات، بحث نظری را عینیت می‌بخشد.



## دکتر شفیع<sup>۱</sup>

حضور افراد و کارشناسانی که در حوزه فرهنگ پاکستان، شناخت و آگاهی کافی دارند را در این جلسه مغتنم می‌شمارم. تحلیل من از مسائل پاکستان، مبتنی بر یک دیدگاه میان‌رشته‌ای است؛ یعنی فقط فرهنگ خالص نیست، من فرهنگ، اقتصاد و سیاست را توأمان می‌بینم. نکته دوم اینکه بین متغیرها و مؤلفه‌هایی که در حوزه پاکستان وجود دارد، آنهایی که برجسته‌ترند، برای من اهمیت بیشتری دارند؛ بنابراین نمی‌خواهم از اینجا شروع کنم که برای مثال ریشه زبان اردو کجاست یا تمدن پاکستان به کجا برمی‌گردد. این بحث‌ها را همه ما می‌دانیم. شناخت پاکستان از این رو اهمیت دارد که این کشور، همسایه کشور ماست. یک سیاستمدار چینی می‌گفت هر انسانی می‌تواند همسر خود را انتخاب کند، اما انتخاب همسایه اجباری است. ما با این همسایه باید در تعامل و ارتباط باشیم. این همسایه برای ما تهدیدها و فرصت‌هایی دارد.

نکته بعد این است که اگر قرار باشد تهدیدی علیه ایران اتفاق بیفتد، در درجه اول از طرف همسایگان جدایی‌ناپذیر اتفاق می‌افتد؛ بنابراین شناخت سیاست، امنیت و فرهنگ پاکستان برای ما مهم است؛ به‌خصوص به این دلیل که گاهی اوقات، سیاست و امنیت پاکستان با فرهنگ این کشور در تعارض قرار می‌گیرد.

در حالی که فرهنگ ما و پاکستان هم‌گراست، گاهی اوقات سیاست و امنیت این کشور جنبه واگرایی دارد؛ بنابراین اگر شما بخواهید پاکستان در کنترل ایالات متحده آمریکا نباشد و به صورت یک همسایه رقیب، علیه ما عمل نکند، باید بر فرهنگ تمرکز کنید؛ زیرا این فرهنگ است که می‌تواند رفتار سیاستمداران پاکستان و رفتار نیروهای امنیتی آن کشور را در ارتباط با ما تعدیل کند؛ برای مثال، کمک‌رسانی جمهوری اسلامی ایران به دولت و مردم این کشور در جریان سیل اخیر، تأثیرات عمیق و شگرفی در نگاه مردم پاکستان نسبت به ما داشته است.

اگر می‌گوییم همه پدیده‌ها را باید با نگاه میان‌رشته‌ای دید، از این روست که مثلاً نگاه یک پاکستانی به کمک‌های ما این است که این کمک و امداد از یک گهواره تمدنی به سمت آنها جاری و ساری شده است. مردم پاکستان، ایران را به لحاظ تمدنی، گهواره خود می‌دانند. در برداشت‌ها، ادراک‌ها و رفتارهای خود با اینکه خودشان بخشی از تمدن «ایندوس» هستند که به هر حال تاریخ و گذشته درخشان و مثبتی دارد، شأن و منزلت خاصی برای ایران، فرهنگ و تمدن ایرانی قائل‌اند.

به نظر من، آن چیزی که باید در مورد آن سخن گفت و آن را تحلیل و بررسی کرد، شکل‌گیری پدیده‌ای چند وجهی است که ابعاد فرهنگی، سیاسی و امنیتی دارد و در روابط ایران و پاکستان واگرایانه عمل می‌کند. این پدیده، «فرقه‌گرایی» و «طالبانیسم» است. شناخت طالبانیسم، بدون شناخت فرهنگ، سیاست و امنیت پاکستان ممکن نیست. طالبانیسم به‌خصوص طالبانیسم پاکستانی، مفهومی به‌نسبت جدید است که تعریف خاصی دارد. در تعریف عام، طالبان پاکستان یعنی هرکس که در دین، سیاست و مقوله امنیت افراط می‌کند.

بیش از ۹۰ درصد جمعیت پاکستان، مسلمان هستند. از این تعداد، نزدیک به ۷۰ درصد اهل سنت و ۲۰ درصد شیعه‌اند. از این ۷۰ درصد، نزدیک به ۲۰ درصد آن به فرقه «دیوبندیسم» تعلق دارد و نزدیک به ۶۰-۵۰ درصد آنها هم «بریلوی» هستند. جریان‌های بریلوی به تفکر شیعه بسیار نزدیک هستند؛ چون اصلاً در تضاد با وهابیت شکل گرفته‌اند و به دلیل ترکیب با تصوف، یک تفکر منعطف و نرم است و تعامل بسیار نزدیک و مثبتی با شیعه دارد. اما جریان دیوبندیسم جریانی افراطی است. این جریان اساساً افراطی زاده شد؛ چون این فرقه متعلق به منطقه دیوبند در هندوستان است. این فرقه از زمانی که جهاد علیه انگلیسی‌ها را به رسمیت شناختند، رفتارهای مسلحانه و خشونت‌طلبانه را در دستور کار خود قرار دادند. دیوبندی‌ها سعی می‌کنند مسائل را از طریق جهاد، شمشیر و اسلحه حل

کنند، تا از طریق شیوه‌های مسالمت‌آمیز. این تفکر، خمیرمایه طالبانیسم پاکستانی است.

در پاکستان حوزه‌های مختلفی از طالبانیسم وجود دارد؛ طالبان پنجابی، طالبان بلوچ، طالبان سرحدی و... یعنی متناسب با هر کدام از ایلات و مناطق پاکستان، طالبان خاص خودش پدید آمده است. اما عمدتاً جغرافیای طالبان محدود به دو منطقه است؛ منطقه سرحد شمالی و شمال غربی و منطقه قبایلی. این دو منطقه، قلمرو اصلی خیزش طالبان به شمار می‌آید.

رشد طالبانیسم در پاکستان، معلول مجموع شرایطی در سیستم کلان جغرافیای سیاسی مناطق سرحد و قبایلی، سیستم ملی، سطح منطقه‌ای و سطح بین‌المللی است. در داخل پاکستان، دیوبندیسم یکی از ریشه‌های تفکر طالبانیسم است. تفکر دیوبندیسم با تفکر وهابیت شباهت بسیاری دارد، در نفی زیارت قبور و ضدیت با تشیع اشتراک دارند.

مجموع آموزه‌های دیوبندیسم، نتایج زیر را در مورد ایران تولید می‌کند:

۱. پاکستان کشوری سنی مذهب است؛ یعنی شیعه در آنجا جایی ندارد.
  ۲. پاکستان نباید با جمهوری اسلامی ایران رابطه داشته باشد.
- نکته مهم دیگری که در شکل‌گیری طالبانیسم مؤثر است، فقر است. فقر در پاکستان باعث رادیکالیزه شدن جامعه و گرایش مردم به رادیکالیسم و طالبانیسم می‌شود.

در پاکستان سه گونه مدرسه وجود دارد؛ مدارس دولتی، مدارس غیرانتفاعی و مدارس مذهبی. بی‌تردید، تحولات جاری، گونه‌های دیگری

از آموزش را ایجاد کرده است. مدارس دولتی عمدتاً در مناطق شهری مستقرند و تأسیس این‌گونه مدارس در مناطق روستایی تقریباً دشوار است. در این مدارس، کل هزینه‌ها را دولت نمی‌پردازد، بلکه خود محصل هم تأمین بخشی از هزینه‌ها را به عهده دارد. مدارس غیرانتفاعی، هزینه بالایی دارند و فقط برای طبقه مرفه جامعه پاکستان قابل استفاده است. بخش زیادی از جامعه پاکستان، روستایی و فقیرند و دانش‌آموزان این طبقه ترجیح می‌دهند در مدارس مذهبی تحصیل کنند؛ چون مدارس مذهبی هزینه تحصیلی ندارد و حتی به دانش‌آموزان کمک‌هزینه نیز پرداخت می‌شود و تا اندازه‌ای شغل آینده محصلان هم تضمینی است؛ بنابراین، فقر بخش عمده جامعه را به سمت مدارس مذهبی هدایت می‌کند.

میانگین تعداد مدارس مذهبی ۲۰ هزار مدرسه است. محتوای آموزشی مدارس مذهبی متفاوت است، اما علوم دینی و در بخشی از مدارس، علوم نظامی الزاماً تدریس می‌شود؛ یعنی بسیاری مدارس فعلاً آموزشگاه‌های نظامی است.

سیاست در داخل پاکستان هم به تکوین و تأسیس این مدارس کمک کرده است؛ به‌خصوص در دوره ژنرال ضیاءالحق که با کودتای نظامی سر کار آمد، در سطح داخلی برای اینکه به حکومت خود مشروعیت بدهد، جامعه را اسلامیزه کرد و به نیروهای مذهبی فرصت و امتیاز داد.

در پاکستان سه نیروی بسیار مهم وجود دارد که فعل و انفعالات سیاسی و امنیتی در آنجا متأثر از این سه نیروست؛ نظامیان، سیاسی‌ها و مذهبی‌ها.

روابط نظامیان و مذهبی‌ها عمدتاً قوی است و از قضا در تضاد و تعارض با سیاسی‌ها قرار دارد. در حقیقت، اسلامیزه کردن جامعه پاکستان دلایل مختلفی دارد که گفتیم یکی از دلایل مهم آن، مشروعیت بخشیدن به حکومت ژنرال ضیاءالحق بوده است. نخستین کسانی هم که از کودتای پرویز مشرف استقبال کردند، جریان‌ات مذهبی بودند. در کودتای نظامی ضیاءالحق، سیاسیون قربانی شدند و ذوالفقار بوتو به دست نظامیان و مذهبی‌ها به قتل رسید؛ بنابراین در حوزه سیاسی، شخص ضیاءالحق یک دیوبند متعصب است؛ یعنی با سلطه او بر پاکستان، موج دیوبندیسم تسریع شد؛ هم به علت اعتقادات شخصی او و هم به دلیل قصد او برای اعتباربخشیدن به کودتای نظامی علیه ذوالفقار بوتو.

در سطح منطقه‌ای، سه جریان قوی در رشد رادیکالیسم و طالبانیسم پاکستان مهم بوده است:

### ۱. بحران کشمیر

از سال ۱۹۴۷ تا زمان حاضر، پاکستان و هند بر سر منطقه کشمیر درگیرند. پاکستان در برابر هند، سه استراتژی می‌تواند داشته باشد:

۱. استراتژی منازعه متعارف: یعنی رویارویی مستقیم نیروهای مسلح؛ در این استراتژی، پاکستان همیشه شکست خورده است.

۲. استراتژی منازعه غیر متعارف: یعنی برخورداری از سلاح کشتار جمعی به خصوص بمب اتم و تهدید به حمله هسته‌ای به منظور دستیابی به حداقل بازدارندگی در مقابل هند تا هند دیگر آن تهدید جدی برای

پاکستان نباشد. پاکستان در قبال مسئله کشمیر، سیاست تهاجمی در پیش گیرد؛ چون اعتقاد دارد تا کشمیر به پاکستان ملحق نشود، هویت، دین و فرهنگ پاکستان تکمیل نیست. از آنجا که کارکرد تسلیحات اتمی، بازدارندگی و تدافعی است و سیاست مورد نیاز پاکستان، یک سیاست تهاجمی است؛ بنابراین پاکستان ناچار است استراتژی دیگری اتخاذ کند.

۳. استراتژی منازعه مادون متعارف: یعنی آسیب‌پذیرکردن دشمن از طریق نیروهای رده پایین از طریق انجام عملیات در داخل خاک هند که هندی‌ها به آن «تروریسم فرامرزی» می‌گویند. گاهی اوقات افراد پارلمان هند را گروگان می‌گیرند و گاهی اوقات به انفجارهای خیابانی اقدام می‌کنند. استراتژی مادون متعارف باید تغذیه داشته باشد تا کسانی حاضر باشند برای مسئله کشمیر به عملیات‌های انتحاری دست بزنند یا به هر نحو دیگری برای کشمیر بجنگند. خوراک فکری و عقبه تئوریک این اقدام یا باید ناسیونالیسم باشد یا اسلام. در طالبانیسم هر دوی اینها با چاشنی دیوبندیسم وجود دارد؛ در نتیجه پاکستان باید از این تفکر و گروه‌ها حمایت کند تا بتواند هند را آسیب‌پذیر کند.

## ۲. بحران افغانستان

پاکستان از دوره ژنرال ضیاءالحق، یعنی از سال ۱۹۷۷ به بعد، کانون کمک به مجاهدان افغان بوده است. انواع نیروهای رزمنده و جهادی در سراسر جهان به سمت پاکستان حرکت می‌کنند؛ چون در سراسر جهان،

نوعی ائتلاف بین کاپیتالیسم و اسلام‌یسم علیه کمونیسم برقرار است. راه ایران به دلیل انقلاب اسلامی بسته است، شمال ایران هم که روسیه است، از راه چین هم که ناممکن است. یگانه راه، پاکستان است. وقتی نیروها به پاکستان وارد می‌شوند، چند رخداد اتفاق می‌افتد:

۱. جغرافیای منطقه را به آنها می‌دهند.

۲. به آنها آموزش‌های نظامی تعلیم می‌دهند.

۳. آنها را به لحاظ ایدئولوژیکی و فکری تغذیه می‌کنند.

البته مقداری هم از اندیشه نیروهای جهادی که از گوشه و کنار جهان آمده‌اند، می‌گیرند و در واقع، مانند گرده‌افشانی در میان مردم و جامعه منتشر می‌کنند. بسیج نیرو، نیازمند تقویت ایدئولوژی و تفکر جهادی است. دیوبندیسم، ایدئولوژی و اندیشه آنها را تحریک و تشدید می‌کند.

برخلاف ما، افغانستان برای پاکستان اهمیت و ارزش فراوانی دارد. منافع حیاتی پاکستان با مسائل افغانستان گره خورده است. منافع حیاتی، منافع هویت‌بخش یک کشور است، منفعی است که باید بر سر آن جنگید و نمی‌توان بر سر آن مذاکره کرد. کشمیر هم جزو منافع حیاتی پاکستان است. منافع حیاتی ما در مورد افغانستان، در نهایت رودخانه «هیرمند» است که آن را می‌توان به نوعی حل و فصل کرد؛ اما اگر پاکستان در مورد منافع حیاتی‌اش در افغانستان کوتاه بیاید، حداقل نیمی از سرزمین خود را از دست می‌دهد؛ بنابراین افغانستان، برای پاکستان یک هدف ایدئولوژیک، سیاسی و استراتژیک است.



ژنرال ضیاءالحق تعبیری دارد که می‌گوید افغانستان دیگ جوشان است، باید دائم بجوشد، نباید ثبات داشته باشد؛ چون اگر افغانستان ثبات پیدا کند، ناسیونالیسم تاریخی سر برمی‌آورد و پشتون‌خواهی به حرکت می‌افتد؛ در نتیجه، دو راه بیشتر پیش روی افغانستان نیست؛ یا باید دائم بجوشد و درگیر منازعه باشد یا باید یک حکومت وابسته به پاکستان در کابل سر کار باشد.

برخلاف باور رایج که گمان می‌کنند پاکستان به فرمان آمریکا است، این کشور برای آمریکا خط و نشان می‌کشد که اگر شما می‌خواهید ما در افغانستان با شما همکاری کنیم، طالبان را سرنگون سازیم و رادیکالیسم را از بین ببریم، باید منافع ما را هم در نظر بگیرید. پاکستان نمی‌تواند طالبان ساخته خود را نابود کند؛ بنابراین در یک بده‌بستان سیاسی، پاکستان ادعا می‌کند، برای از بین بردن طالبان، آمریکا باید دولت افغانستان را وادار کند خط «دیورانت» را بپذیرد، هند را مجبور کند تکلیف کشمیر را مشخص نماید؛ در حالی که آشکارا این اتفاقات ممکن نیست؛ بنابراین حیات پاکستان با موجودیت طالبان پیوند دارد.

### ۳. انقلاب اسلامی ایران

تصور بسیاری از سیاستمداران و مقامات نظامی پاکستان همچون ضیاءالحق این است که صدور انقلاب اسلامی ایران به پاکستان از طریق جریانات شیعی دنبال می‌شود؛ چراکه با وقوع انقلاب اسلامی، تشیع در

پاکستان روح و جان تازه‌ای یافت و سازماندهی شد؛ بنابراین در مقابل این تفکر و سازماندهی، تشکیلاتی به نام «سپاه صحابه» تأسیس گردید. رادیکالیسم در پاکستان دو نوع مأموریت دارد؛ مأموریت‌های داخلی و مأموریت‌های بین‌المللی. گروه‌هایی مانند لشکر طیبه، جیش محمد و... عمدتاً مأموریت‌های برون‌مرزی دارند و یک گروه مانند سپاه صحابه اغلب مأموریت داخلی دارد؛ در نتیجه در واکنش به انقلاب اسلامی ایران، رادیکالیسم سنی افراطی دیوبندیسم شکل گرفت و توسعه پیدا کرد. دقت داشته باشید ما از فعال‌شدن این گرایش‌ها سخن می‌گوییم؛ نه از تأسیس و ایجاد آنها.

موضوع تأثیرگذار منطقه‌ای که نمی‌توان از آن چشم پوشید، حضور عربستان سعودی در معادلات پاکستان است. اساساً اسلام در پاکستان، یک اسلام مقتدر و روستایی است. ورود وهابیت به شبه قاره هند، تاریخی طولانی دارد؛ اما گسترش وهابیت در بخشی از قلمرو پاکستان دلایل مختلفی دارد:

بعد از جدایی پاکستان از هندوستان، یک خلأ ایدئولوژیک شدید این کشور را فراگرفت. اگرچه جدایی پاکستان از هند، دلایل ایدئولوژیک و اسلامی داشت، در سایه فقر، آشوب و درگیری پاکستان با هند، نیاز به عربستان سعودی در این کشور سر برآورد. در دوره‌های زمانی مختلف، به‌خصوص در دوره ذوالفقار علی بوتو، روابط پاکستان و عربستان سعودی

به شدت قوت یافت. سعودی‌ها منابع مالی امنیت داخلی و امنیت خارجی پاکستان را به صورت مستقیم یا غیرمستقیم تأمین می‌کردند. نیروهای ارتش پاکستان از جمله خود ژنرال مشرف، زمانی مستشاران نظامی آموزش‌دهنده ارتش سعودی بودند. نیروهای کار پاکستانی بسیاری در عربستان به ساخت مساجد، مدارس، تأسیسات انتشارات مختلف و کارهای فرهنگی گسترده اقدام می‌کردند. این فضا، راه را برای ورود یا تقویت وهابیت فراهم کرد. در تفکر دیوبندیسم، دنیا به «دارالکفر» و «دارالاسلام» تقسیم شده و دارالکفر بخشی از سرزمین‌های اسلامی مانند فلسطین، افغانستان، عراق و... را اشغال کرده است؛ در نتیجه، آنها جهاد و خروج علیه دارالکفر را جایز می‌دانند. این تفکر رادیکال در تعارض با محیط بیرونی شکل گرفته است.

هر سیستم کلان سیاسی-جغرافیایی زیرسیستم‌های (sub-system) موضوعی مختص خود مانند ایدئولوژی، اقتصاد، فرهنگ، جغرافیا، سیاست، امنیت و... دارد. اگر بخواهیم حوزه‌های موضوعی قلمرو جغرافیایی منطقه قبایلی را توضیح دهیم، باید تصریح کنیم اساساً دیوبندیسم در ایالت سرحد و منطقه قبایلی رشد درخور توجهی داشته است. یکی از دلایل مهم این رشد و گسترش این است که حمله به کشمیر از این منطقه آغاز شد و بعد در ادامه دولت پاکستان نیز در کنار مجاهدان این منطقه قرار گرفت؛ بنابراین مهم‌ترین مدارس مذهبی مانند مدرسه حقانیه در این منطقه که افغانستانی نیز نام دارد، مستقر هستند.

جدا از این عامل ایدئولوژی، باید به عوامل فرهنگی-اجتماعی نیز اشاره کرد. در این منطقه، قومیتی زندگی می‌کند به نام قومیت پشتون. به نظر می‌رسد پشتون‌ها، بزرگ‌ترین گروه قومی در جهان باشند. نزدیک به ۸ درصد جمعیت پاکستان، یعنی ۳۰ میلیون نفر را پشتون‌ها تشکیل می‌دهند. این گروه قومی، متعلق به یک ملت و کشور نیست. پشتون‌ها در دو سوی خط دیورانت سکونت دارند. آنها یک جامعهٔ قبیله‌ای کوچ‌نشین هستند. بر جامعهٔ پشتون‌ها، فرهنگ قبیله‌ای یا پشتون‌والی حاکم است. بزرگ‌ترها از احترام بالایی برخوردارند، قصاص از ویژگی‌های ذاتی فرهنگ آنهاست، داشتن اسلحه، جنگیدن و شکارکردن از افتخارات قبیله‌ای محسوب می‌شود. این عامل فرهنگی نیز در مسلح‌کردن ایدئولوژی فرقه‌گرایی دیوبندیسم مؤثر بوده است؛ البته نباید از تأثیرات اقلیمی صرف‌نظر کرد. انسان‌هایی که در کوه و در مناطق سردسیر زندگی می‌کنند، رفتار خشن و سخت‌تری دارند و انسان‌هایی که در دشت زندگی می‌کنند، معتدل و ملایم‌اند.

بخش وسیعی از منطقه‌ای که دربارهٔ آن صحبت می‌کنیم، کوهستانی و سردسیر است که این موضوع در رفتار پنهانی و رادیکالی ساکنان منطقه تأثیرگذار بوده است.

در بحث از عوامل سیاسی باید دانست که پاکستان، چهار ایالت و چند منطقه دارد. ایالت سرحد با محوریت پشاور در کنترل دولت مرکزی است؛

اما منطقه سوات، دیر و... جزو منطقه قبیله‌ای است؛ یعنی در واقع در سرحد، فرمانداری، استانداری و بخش دولتی کاره‌ای نیست. توضیح چرایی این موضوع، پیچیده است؛ اما در این منطقه، قوانین قبایلی حاکم است و از سویی دیگر، حرکت ارتش پاکستان در این منطقه از سوات به بونه و از بونه به اسلام‌آباد برای در کنترل گرفتن این منطقه و کاهش تهدید آنها برای دولت مرکزی، حساسیت و تحریک‌پذیری آنها به شدت بالا رفت. در هر حال، دولت مرکزی پاکستان در عمل بر این مناطق تسلط و کنترل ندارد. همین مناطق، نقطه اتصال افغانستان، پاکستان و کشمیر است. همه گروه‌های رادیکال اعم از «جنبش اسلامی ازبکستان»، «جریان نهضت اسلامی تاجیکستان»، «حزب التحریر»، «طالبان افغانی»، «طالبان کشمیری»، «القاعده عرب» و ... در این مناطق حضور دارند. در اثر حضور این گروه‌ها، ازدواج‌های فامیلی و پیوندهای خانوادگی برقرار شده و همین پیوندهای خویشی و قبیله‌ای است که تفکیک این گروه‌ها و برخورد با آنها را دشوار کرده است.

شکل‌گیری رادیکالیسم و طالبانیسم متأثر از متغیرهای اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و امنیتی است و برچیده شدن این پدیده امکان‌پذیر نیست؛ مگر در اثر تحولات عمیق فرهنگی در منطقه.

نکته آخر، تأثیر این پدیده بر امنیت ملی کشور ماست. این پدیده برای ما، هم تهدید است و هم فرصت. اما بنا به دلایلی که بیان شد، عمدتاً

تهدید است؛ چون در یک تفکر عقیدتی ریشه دارد. در ثانی باید توجه داشت که بخشی از قلمروهای داخلی به‌خصوص بلوچستان پاکستان در کنترل ISI است و ISI که تقریباً بخش عمدهٔ بدنهٔ مذهبی ارتش قلمداد می‌شود، با جریان‌های رادیکال یعنی طالبان ارتباط دارد و بسیاری از سران طالبان پاکستان، بازنشستگان ISI هستند. درجهٔ بسیاری از این افراد را رهبران مذهبی ISI تأیید کرده‌اند؛ در نتیجه پیوند عمیقی بین اینها برقرار است.

سیدمحمد خلیلی<sup>۱</sup>

ضمن تشکر از دکتر شفیع، ابتدا باید از ایشان عذرخواهی کنم، اگر  
احیاناً در سخنانم، موضوعی برخلاف مستندات ایشان عرضه می‌کنم و  
ورود به بحث جامعه پاکستان را از نگاه رادیکالیسم، آن هم در یک مقطع  
خاص تاریخی و جغرافیایی را محل انتقاد خود قرار می‌دهم.  
شما می‌دانید که پیدایش دیوبندیسم به ۳۰۰-۲۰۰ سال پیش برمی‌گردد.  
نگاه رادیکالی دیوبندیسم در تأسیس پاکستان، در جهاد هند علیه بریتانیا و  
استعمار نقش اساسی داشته است. رهبران دیوبندیسم، شخصیت‌های  
برجسته‌ای بوده‌اند و این فرقه از لحاظ علمی جایگاه عظیمی داشته و حتی  
در بعضی دوره‌های تاریخی با «الازهر» مصر رقابت کرده است. به اعتقاد  
من دیوبندیسم در هند ماند و رگه‌های ضعیفی به پاکستان رسید.  
ما شبه قاره هند را بیشتر با آیین «بلگری» می‌شناسیم. بلگری‌ها

---

۱. مدیر گروه شبه قاره، سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی

انسان‌هایی کاملاً صوفی‌منش، اهل اطاعت و تابع رابطهٔ مرید و مرادی و اعتقادات و باورهایی شبیه اعتقادات تشیع دارند.

پیدایش رادیکالیسم در پاکستان را متأثر از پیدایش انقلاب اسلامی می‌دانم؛ نه متأثر از دیوبندیسم در شبه قاره؛ به دلیل اینکه قبل از طالبان نیز جریان «بن‌لادن» وجود داشته است و در پاکستان نیز پیش از آنکه دیوبندیسم قدرت داشته باشد، جماعت اسلامی به عنوان جریانی سیاسی-مذهبی قدرت داشته که به نوعی نمایندهٔ تفکر رادیکالیسم به شمار می‌رفته است.

وقتی پدیده‌ای به نام انقلاب اسلامی توانست حرفی نو بزند و منشأ تحولاتی در درون جامعهٔ تشیع، جهان اسلام و حتی خارج از جهان اسلام شود، آنها احساس کردند چیزی از تشیع کم ندارند؛ چه از نظر شخصیتی، چه از نظر منابع و چه از نظر سابقهٔ مبارزاتی و جهادی.

بن‌لادن برای آنکه به اهل سنت قوت و قدرت بخشد، تشکیلات طالبان را پایه‌ریزی کرد و کل سرمایهٔ خود و پدرش را خرج این راه نمود و از آنجا که زمینه و امکان این تشکیلات در عربستان فراهم نشد و آل سعود به او میدان نداد، ناچار شد به افغانستان روی آورد. در واقع طالبان همان نگاه ارتش پاکستان را دنبال کردند و در پی آن بودند که در مقابل انقلاب اسلامی یک نیروی مقاومت مذهبی ایجاد کنند.

سه ضلع این نیروی مقاومت مذهبی عبارت بود از:

۱. ضلع سیاست که دولت پاکستان بود.



۲. ضلع حمایت و پشتیبانی آمریکا.

۳. تأمین مالی این نیرو که خود عرب‌ها بودند.

طالبان از وضع معیشتی نامناسب مردم مسلمان پاکستان که از یک طرف در تأمین غذای روزانه فرزندان خود مشکل داشتند و از طرف دیگر به دنبال دانش، سواد و مبارزه با بی‌سوادی بودند، استفاده کردند و مدارس زیادی را در نقاط دورافتاده و کویری و بدون آب و علف دایر کردند. این حرکت با تأسیس ۲۵۰ مؤسسه آموزشی در استان سرحد شروع شد؛ البته باید به مباحث مربوط پشتون‌ها هم توجه کرد. اما چرا این فعالیت در استان سرحد آغاز شد؟ یک دلیل این بود که در استان سرحد، خود «بی‌نظیر» حاکم بود و او می‌خواست در واقع سیادت آنجا را داشته باشد. با این نگاه، با حمایت آنها، مجموعه ۲۵۰ مؤسسه آموزشی با مدرسان و استادانی از سرحد و ایالت سند تأسیس کردند؛ بنابراین ضعف اقتصادی و کوهستانی و پراکنده بودن مناطق که هدایت و مدیریت آنها را دشوار می‌ساخت، به تشدید و تقویت این فرقه کمک کرد.

نوع فرمانروایی و حکمرانی قبیله‌ای که به دولت اجازه نمی‌داد در این مناطق حکومت کند نیز در تکوین این پدیده نقش داشته است. با این وصف بود که قبایل خود را مسلح کردند و در مقابل دولت، از اداره این مناطق کنار کشید. این شرایط، زمینه را برای تاخت و تاز و نفوذ افراد و گروه‌های تندرو و افراطی مهیا نمود. در مورد ژنرال ضیاءالحق باید اضافه

کنم که گرچه ابتدا با تشیع خصومت داشت و با گروه‌های شیعی نیز درگیر شد اما در سال‌های آخر عمرش به یکی از حامیان جدی شیعه و انقلاب اسلامی تبدیل شد. این مطلب جدا از تأیید رهبران تشیع پاکستان، دلایلی دارد که از جمله باید به موارد زیر اشاره کرد:

اولاً در سفر مقام معظم رهبری به پاکستان، در زمان ریاست جمهوری ایشان، ژنرال ضیاء بسیار محترمانه و خاضعانه رفتار کرد، حتی در بازدیدها ۱۰ قدم عقب‌تر از ایشان حرکت می‌کرد و بدون اذن ایشان، هیچ‌گونه تصمیمی نمی‌گرفت و در استقبال باشکوه مردم از ایشان، نقش برجسته‌ای داشت.

ثانیاً در تظاهرات شیعیان علیه او در کوئته به ارتش اجازه سرکوب و کشتار نداد و فقط سه نفر را برای چند ساعتی بازداشت و به سرعت آزاد کرد. در مورد تظاهرات و اجتماع شیعیان علیه او در اسلام‌آباد نیز وضع به همین منوال گذشت. بر این اساس حتی برخی‌ها می‌گویند ضیاءالحق به این دلیل کشته شد که آن ژنرال ضیاءالحق قبلی نبود و دیگر به او امیدی نداشتند. این تغییر اساسی و تحول روحی او نیز جای مطالعه دارد.

نکته‌نهایی اینکه مناسبات جمهوری اسلامی ایران با پاکستان باید بر مبنای فرهنگ باشد و به اعتقاد من، بخشی از هزینه‌های جمهوری اسلامی ایران در تعامل با پاکستان مانند در معرض ترور قراردادن بیش از ۳۵۰۰ تن از رهبران و فعالان تشیع به دلیل این است که ما همیشه به پاکستان نگاه

سیاسی-امنیتی داشته‌ایم. اگر در تعاملات خود، نگاه فرهنگی اتخاذ کنیم، می‌توانیم آینده بسیار بهتری داشته باشیم.

**دکتر شفیع:** از آقای خلیلی تشکر می‌کنم؛ اما گمان می‌کنم نکات ایشان با عرایض من، هیچ تضاد و تعارضی نداشت و در واقع، بیان دیگری بود از آنچه من گفتم؛ البته در مورد ضیاءالحق و دیوبندیسم تفاوت‌هایی وجود داشت.

من در تحلیل موضوع، مجموعه‌ای از متغیرها را نام بردم، بدون اینکه آنها را وزن‌گذاری کنم. اما در مورد تفاوت‌ها و تشابهات تشیع و دیوبندیسم باید تصریح کنم روشن است که دیوبندیسم ضد شیعه عمل می‌کند. کافی است فقط مرام‌نامه این فرقه را بخوانید. رفتارهای عینی و عملی این جریان، گواه این مطلب است.

در مورد ژنرال ضیاءالحق، باید بگویم نمی‌دانم ضیاء جوان و ضیاء پیر تفاوت‌هایی دارند یا خیر؛ به هر حال شکل‌بندی و سازمان‌یافتگی جریان‌ات رادیکال، خواه متأثر از تفکری باشد که شما توضیح دادید، خواه متأثر از تفکر ضیاءالحق در تقابل با انقلاب اسلامی ایران، مشخص است که از سال ۱۹۷۷ ضیاءالحق برای مشروعیت‌بخشی به حکومت خود، یا برای تقابل با انقلاب اسلامی یا در جهت تحریک مجاهدین علیه افغانستان، دائماً تولید رادیکالیسم می‌کرد.

زمانی که ژنرال ضیاءالحق تصمیم گرفت ذوالفقار علی بوتو اعدام شود، جمهوری اسلامی ایران مرتب پیام داد که این کار صورت نگیرد؛ به این دلیل که به هر حال خانواده ذوالفقار علی بوتو خانواده‌ای شیعه بودند. اما ضیاء به این ملاحظات توجهی نکرد و من اعتقاد دارم اتفاقاً سقوط هلی کوپتر ضیاء نه به این دلیل که دیگر به او امیدی نداشتند، بلکه به دلیل انتقام خانواده بوتو از او بود؛ بنابراین من همچنان ژنرال ضیاءالحق را انسانی رادیکال می‌دانم.

نکته شما در مورد سفر مقام معظم رهبری و استقبال پرشکوه مردم پاکستان از ایشان صحیح است. همین جمعیتی که از آن نام بردید، یعنی یگلری‌ها در آن استقبال و بزرگداشت، تعصبات خوبی به خرج دادند و شیعیان هم، از جان مایه گذاشتند. اما تشریفات و آداب دیپلماتیک و هماهنگی‌های قبلی را نیز باید در نظر گرفت.

## مهدی ربانی<sup>۱</sup>

در مورد مصداق تظاهرات شیعیان در کویته، باید بگوییم اسناد و گزارش‌هایی موجود است که ضیاء‌الحق در آن اتفاق، کوتاه نیامد و ما شهدای بسیاری در آن واقعه داشتیم. اتفاقاً برخی زندانی‌های آن تظاهرات به ایران نامه نوشتند و درخواست کمک کردند. این نگاه که ضیاء‌الحق به شیعیان احترام می‌گذاشت و به آنها توجه داشت، نگاه صحیحی نیست. اتفاقاً ما در پاکستان با قبرستانی روبه‌رو می‌شویم که نزدیک به ۴۰-۳۰ شهید دارد که همگی مربوط به حادثه کویته هستند. زندانی‌ها نیز بی‌درنگ آزاد نشدند.

من چند سؤال داشتم؛ یکی این باور که پاکستان، یک کشور سنی است و نباید با ایران رابطه داشته باشد بر اساس چه مبنای فکری است؟ آیا مطابق برخی متون، شیعه را منافق می‌دانند؟ یا این اعتقاد، نوعی واکنش در مقابل بیداری شیعیان پاکستان است؟ آیا ضدیت و تعارض با انقلاب اسلامی، خمیرمایه این باور و اعتقاد است؟ آیا اعتقاد دارند رابطه

---

1. کارشناس فرهنگی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی

مانند رابطه با برخی کشورهای عربی باید رابطه‌ای رسمی و دیپلماتیک باشد؟

سؤال بعدی این است که گفتید رادیکالیسم در پاکستان، بخشی از نهضت بیداری سراسر جهان اسلام است که نمونه‌ی این بیداری، امروز در فلسطین دیده می‌شود. مصداق عملی این بیداری در فلسطین چگونه است که ما ارزیابی کنیم که آیا رادیکالیسم در فلسطین مؤثر بوده است یا خیر؟ به طور کلی می‌توان گفت آن رادیکالیسمی که من از آن با نام «رستاخیز اسلامی» یاد می‌کنم، واکنش به دو عامل بوده است؛ یکی حکومت‌های سرکوبگر و اقتدارگرا مانند رخدادهای انقلاب اسلامی ایران در ضدیت با شاه. دوم در پاسخ به نظم بین‌الملل مانند جریان‌های اسلامی افغانستان در ضدیت با کمونیزم؛ چراکه در تفکرات خود، نظام بین‌الملل را ناعادلانه قلمداد می‌کنند و تغییر و دگرگونی در این نظام را جایز می‌دانند.

سؤال سوم اینکه آیا همچنان که سایت BBC نشان داده بود، مناطقی که طالبان در پاکستان نفوذ دارد، بسیار گسترده است یا اینکه این یک حیلۀ سیاسی است؟

### پرسش و پاسخ

**دکتر شفیع:** بعضی مناطق در پاکستان کاملاً در کنترل طالبان است؛ مانند «وزیرستان جنوبی» و برخی مناطق فقط زیر نفوذ آنان است؛ مانند «سوات» و «بونر». بعضی مناطق هم حضور دارند، اما نفوذ ندارند.

حرکت طالبان گسترش‌یابنده است؛ یعنی طالبان در صدد گسترش منطقه تحت کنترل به منطقه نفوذ است، اما در تفکر و استراتژی طالبان، خاک مهم نیست، بلکه زمان مهم است؛ یعنی برای طالبان مهم نیست که فرض کنید دولت افغانستان یا دولت پاکستان بخشی از قلمرو آنها را پس بگیرد، برای طالبان آنچه مهم است، فرسایشی کردن جنگ است، مهم این است که طی یک فرایند زمانی مشخص، آسیب و خسارت بیشتری وارد کند.

**پرسش:** ساختار سیاسی و تشکیلاتی طالبان چگونه است؟

**دکتر شفیع:** برخلاف آنچه در کشور ما تبلیغ می‌شود، طالبان یک پدیده بسیط و ساده، یکپارچه و تجزیه‌ناپذیر نیست. بخشی از طالبان در افغانستان، قومی هستند و پشتون؛ یعنی فقط به اعتبار قومیت خود، از طالبان حمایت می‌کنند. دو طایفه اصلی پاکستان عبارت‌اند از «ابدالی‌ها» و «غزایی‌ها». در طول تاریخ ابدالی‌ها حاکم بودند و همیشه ضد غزایی‌ها عمل کرده‌اند. بدنه اصلی طالبان، غزایی است و ضد حامد کرزای عمل می‌کند.

در ساختار دولت «ملا محمد عمر» ۲۰ درصد از افراد مهم و کلیدی، اهل روستای خود او هستند؛ یعنی قومیت، نقش بسیار مهم و اساسی دارد. اگر از منظر مذهبی به موضوع بنگریم، طالبان گروهی سنی مذهب است که اعتقادات خاصی در حوزه سیاسی و دینی دارند؛ مانند اعتقاد به حکومت خلیفه‌ای.

عده‌ای از آنها هم نیروی نرم‌افزاری هستند؛ یعنی در مدارس مذهبی پاکستان درس خوانده‌اند و به نوعی ایدئولوگ این جریان به حساب می‌آیند. برخی نیروها، هم کار اجرایی-اداری انجام می‌دهند و هم نیروی فکری محسوب می‌شوند.

رهبری این گروه به صورت شورایی است و در ابتدا، یک شورای ۱۲ نفره کار را هدایت می‌کرد و پیش می‌برد. اما هم‌اکنون یک شورا وجود ندارد، بلکه چند شورای پراکنده که جدا عمل می‌کنند؛ یکی شورای «کویت» است که ملا محمد عمر در این شورا است. جالب است بدانید ISI در این شورا یک عضو ناظر دارد.

دو شورا از این شورای اصلی منشعب شده است که یکی از این دو، شورای «میران شاه» یا «شبکه حقانیه» نام دارد. «جلال‌الدین حقانیه» پدر و «سراج‌الدین حقانیه» پسر، این شورا را هدایت می‌کنند. این افراد، اصالتاً پاکستانی هستند که در کنار طالبان افغانی می‌جنگند. هر چه شورای کویت



ایدئولوژیک است، شورای میران‌شاه خشن و متصلب است. شورای میران‌شاه، عمدتاً عملیات‌های انتحاری انجام می‌دهند.

یک شورای دیگر، شورای «باجاوا» یا اردوگاه «شمشاتو» است که رهبری آن را «حکمت‌یار» به عهده دارد. او، انسانی دلال و معامله‌گر است و با تجارت مواد مخدر در افغانستان ارتباط دارد.

هرچه از شورای کوئته به شورای میران‌شاه و از شورای میران‌شاه به شورای باجاوا حرکت می‌کنیم، ایدئولوژی کم‌رنگ و کم‌رنگ‌تر می‌شود. اگر آمریکایی‌ها از طالبان میانه‌رو سخن می‌گویند، می‌خواهند حکمت‌یار و وابستگان او را جدا کنند و در شورای کوئته دودستگی و تفرقه بیندازند؛ چون شورای کوئته دو نسل دارد. نسل قدیمی که گاهی اوقات با دولت افغانستان نیز وارد مذاکره می‌شود. اما در مجموع می‌توان گفت شورای کوئته، تصمیم‌گیرنده اصلی طالبان است. در واقع، شورای میران‌شاه نیز جزو شورای کوئته بوده که به دلیل اختلاف جلال‌الدین حقانی با رهبران کوئته از آنها جدا شده‌اند؛ اما هنوز در تشکیلات طالبان حضور دارند و در جلسات شرکت می‌کنند.

**صادقی:** درک هر حادثه و رخدادی، نیازمند بررسی عمیق و مطالعه جامع است. من معتقدم مسائل پاکستان یک بعد داخلی دارد که دکتر شفیع به آن اشاره کردند. از بعد منطقه‌ای، اختلافات هند، پاکستان و

افغانستان، زمینه‌ساز گسترش بحران شده است. بعد بین‌المللی هم باید مورد توجه قرار گیرد.

اگر بخواهیم مسئله پاکستان و رادیکالیسم موجود در منطقه را بررسی کنیم، باید به هر سه بعد موضوع توجه کنیم. جغرافیای خاص منطقه، تنوع نژادها و قومیت‌ها، وجود زبان‌ها و فرهنگ‌های بسیار با پیشینه طولانی، از دیگر موضوعاتی است که نباید از آن غفلت کرد. مسائل منطقه‌ای و اختلافات هند و پاکستان نیز که جای خود دارد.

در مورد مسائل اعتقادی که به ۹۰۰-۸۰۰ سال حضور مسلمانان در منطقه شبه‌قاره مربوط می‌شود، باید گفت حضور چند صد ساله انگلیسی‌ها تعارضات هند و پاکستان را تشدید کرده بود. من فکر می‌کنم برخی دیدگاه‌های قائل اعظم یا «محمد علی جناح» در تأسیس پاکستان اشتباه بود و به همین دلیل بود که عمده مسلمانان هند هم با او هماهنگی و همکاری نکردند.

از طرف دیگر اختلافات پاکستان و افغانستان و به‌ویژه اختلاف بر سر خط دیورانت که از زمان انگلیسی‌ها مطرح شد، را نیز باید لحاظ کرد.

چاشنی انفجاری بحران‌های منطقه را مسائل بین‌المللی فراهم کرد. جنگ سرد و تضاد آمریکا و شوروی، سرخوردگی جهان اسلام بعد از آن شکست عثمانی و انقلاب اسلامی ایران که اگرچه قطب جدیدی را ایجاد کرده بود، اما برخی اهل سنت تندرو در مقابل انقلاب اسلامی احساس

نگرانی می‌کردند. مبارزه و ایستادگی در مقابل انقلاب اسلامی، بزرگ‌ترین عامل تشدید بحران‌های منطقه به شمار می‌آید.

از این روست که در افغانستان، پول عربستان، پول کویت، پول امارات، سیاست‌گذاری‌های کلی و حمایت مالی و برنامه‌ریزی تسلیحاتی آمریکا و تعصب پاکستانی، دست‌به‌دست هم می‌دهند و این لایه‌های سه‌گانه را به هم متصل می‌کنند. برخلاف دیدگاه استاد، به نظر من در پاکستان دیدگاه‌ها علیه شیعه نیست، قائد اعظم پاکستان شیعه بوده، ذوالفقار علی بوتو شیعه بوده است. اگر یک جامعه از لحاظ ایدئولوژی با شیعه تضاد داشته باشد، اجازه ورود این افراد را نمی‌دهد. الآن هم کسی مخالف با شیعه نیست، ممکن است مخالفت‌های پراکنده‌ای با بعضی دیدگاه‌های ما داشته باشند، اما همه مردم منطقه علاقه‌مند به ایران هستند.

من فکر می‌کنم آنچه باعث شده، تضاد با شیعه دامنه پیدا کند، مسائل مختلفی است که بیشتر جنبه سیاسی دارد. بالاخره شیعیان پاکستان بعد از انقلاب اسلامی احساس هویت کرده و سپس سهم‌خواهی کردند؛ در نتیجه، اولاً عموم پاکستانی‌ها با شیعه تضادی ندارند و ثانیاً اتصال سه لایه داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی بحران را به اوج رساند.

**دکتر شفیع:** من هم ادعا نکردم مردم پاکستان با شیعه تضاد دارند. گفتم از دوره ضیاء ۲۰ درصد از افراد اهل سنت افراطی به حاکمیت راه

یافتند؛ مگر اینکه شهادت رهبران شیعه پاکستان را نپذیریم، یا اینکه حوادث کویت، کراچی و ... را نادیده بگیریم.

افکار عمومی پاکستان، ایران دوست هستند و اگر ایران بخواهد کاری پیش برد، باید از حوزه فرهنگ شروع کند.

**پرسش:** بحث تجزیه پاکستان تا چه اندازه جدی است؟ و اگر این اتفاق بیفتد، منافع کشورهایی مانند ایران، هند و چین چگونه خواهد شد؟

**دکتر شفیعی:** به نظر من در دنیای امروز تصرف خاک، کار دشواری است؛ در نتیجه تجزیه خاک در دستور کار قرار دارد. در پاکستان، به جز «پنجاب»، همه ایالت‌ها کم و بیش ادعای تجزیه‌طلبی دارند، در «بلوچستان»، «سرحد» و «سند» تمایل زیادی به تجزیه وجود دارد؛ چراکه مردم بلوچستان اصلاً کشور پاکستان را به رسمیت نشناختند و گفتند ما به قرآن رأی داده‌ایم؛ نه به پاکستان؛ بنابراین زمینه تجزیه وجود دارد، اما بیشتر از همه، تجزیه در «پشتونستان» محتمل است. به طور مشخص در منطقه قبایلی ایالت سرحد و بلوچستان پاکستان و به صورت گسترده‌تر بخش پشتون‌نشین افغانستان را نیز در بر می‌گیرد.

بحث تجزیه فعلاً فقط یک بحث تبلیغاتی است. اما در صورت تجزیه، پاکستان می‌شود پنجاب و سرحد به‌علاوه منطقه شمالی؛ یعنی کوچک می‌شود. اگر آمریکایی‌ها به این نتیجه برسند که حل منازعات این منطقه که به قول او باما، خطرناک‌ترین نقطه جهان است، به شکل‌های نظامی یا به

صورت مسالمت‌آمیز ممکن نیست، احتمال تجزیه افزایش می‌یابد. در آن صورت، پشتونستان بزرگ شکل می‌گیرد که نه با پاکستان چالش داشته باشد و نه با افغانستان.

اما اگر این اتفاق بیفتد، یک «دومینو» در آسیا یا حتی در دیگر مناطق جهان به راه می‌افتد. ممکن است هند ۶-۵ ایالتی شود، در «سین‌کیانگ» چین مشکلاتی رخ خواهد داد. اما تصور من این است که بحث تجزیه پاکستان در حد حرف است.

**پرسش:** با توجه به آن تصویری که ترسیم فرمودید و با توجه به مباحث فرقه‌گرایی و تعصبات فکری و موقعیت جغرافیایی و قبیله‌محوری در پاکستان اگر امکان دارد راهکارهایی را نیز برای تعامل فرهنگی که مدنظر شما نیز بود، بفرمایید.

**دکتر شفیعی:** من اعتقاد دارم با کشورهایی که دارای موزائیک قومی‌اند، باید دو گونه رابطه داشت؛ یک رابطه حاکمیتی مانند رابطه تهران-اسلام‌آباد و یک رابطه غیر حاکمیتی مبتنی بر دیپلماسی پنهان با جریانات قومی و مذهبی؛ چون نیروهای قومی و مذهبی باید تعدیل‌کننده رفتار اسلام‌آباد با ما باشند.

نکته دوم این است که جمهوری اسلامی ایران دو وجه یا جلوه دارد؛ یک وجه ملی و یک وجه دینی. این دو وجه باید توأمان در نظر گرفته شود. بی‌تردید توجه صرف به یک عامل، شکننده خواهد بود؛ یعنی شما در

پاکستان به جز پتانسیل‌های ملی همچون بحث‌های تاریخی و تمدنی، پتانسیل‌های دیگری در حوزهٔ تشیع دارید که باید از آنها نیز بهره بگیرید.

برای مثال همان طور که آقای خلیلی هم اشاره کردند، «قاضی حسین احمد» انسانی است که می‌توان با او وارد مذاکره و گفت‌وگو شد و تعامل برقرار کرد. او بیشتر اخوانی است تا دیوبندی. این‌گونه نیست که راه مذاکره بسته باشد؛ بنابراین باید هر دو وجه را در نظر بگیرید؛ به‌خصوص سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی می‌تواند از هر دو مؤلفهٔ ملی و اسلامی استفاده کند. استفاده نکردن ما از این فرصت‌ها، یعنی فرصت‌سوزی که ممکن است باعث تهدید شود.

برای مثال الآن بخشی از افکار عمومی پاکستان فقط به قرآن، نهج‌البلاغه و تفسیرهای دینی ما توجه دارند و کتاب‌های دینی ما را می‌بینند. ممکن است ما در حوزهٔ تبلیغ شاهنامه، سعدی و حافظ دچار خلأ باشیم. من تأکید دارم این دو بال باید با هم کار کنند.

سوم، در حوزهٔ سیاسی با ایالت سند، بسیار خوب می‌توان کار کرد. ایالت سند، قربت و نزدیکی‌هایی با ما دارد؛ به‌خصوص حزب مردم. با طالبان پاکستان هم باید کار کرد. در افغانستان یا پاکستان نباید نه آمریکا و نه طالبان برنده شود. باید در نتیجهٔ برقراری موازنه بین این دو، هر دو به سمت تحلیل بروند. در شرایطی که اینها با هم در حال جنگ هستند، شما

## وضعیت فرهنگی و اجتماعی شیعیان پاکستان ■ ۳۹

باید کادر تربیت کنید؛ چراکه بعد از یک دوره ثبات، می‌خواهید در ساختار اثرگذار باشید و الآن که همه اسلحه به دست هستند، باید کادر تربیت کرد.